

Research Article

A Comparative Study of the Phoenix Myth Functions in Attar Neyshabouri's Al-Tair Zone and Adonis Poems

Asiyeh Behboodi¹, Amir Esmail Azar^{2*}, Hamidreza Ardestani³

Abstract

Animals have played a major role in human social life since the formation of human societies. Animals are the most important breeders, helpers and enemies of human beings and human beings have used them in their culture, myths, epics and all literary genres from the past to the present. Mythical birds are one of the most important mythological animals and Phoenix is one of the most characteristic mythological birds. Mythical birds are one of the most important mythological animals that have appeared in Persian and Arabic poetry and Phoenix is one of the most characteristic mythological birds that due to the outstanding traits that exist in this bird, has provided many potential interpretive possibilities in Persian and Arabic literature and poetry. The results show that the functions of origin, ashes and birth, phoenix sound and damping are the most important functions of the phoenix myth in Attar Al-Tair area. One of the most important functions of Phoenix in Adonis's poems is to incorporate and transform the myth of Phoenix and give it a social aspect to the personal attitude at the beginning of the path to this myth.

Keywords: Myth, Phoenix, Adonis, Attar Neyshabouri

-
1. PhD Student, Department of Persian Language and Literature, Science and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran
 2. Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Science and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran
 3. Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Dezful Branch, Islamic Azad University, Dezful, Iran

Correspondence Author: Amir Esmail Azar

Email: amiresmailazar@yahoo.com

DOI: [10.30495/CLQ.2022.1946645.2326](https://doi.org/10.30495/CLQ.2022.1946645.2326)

Receive Date: 06.12.2021

Accept Date: 13.06.2022

بررسی تطبیقی مهمترین مضامین اجتماعی در اشعار قاسم حدّاد و احمد شاملو

آسیه بهبودی^۱، امیراسماعیل آذر^{۲*}، حمید رضا اردستانی^۳

چکیده

حیوانات از هنگام شکل‌گیری جوامع بشری، نقش عمده‌ای را در زندگی اجتماعی انسان برعهده داشته‌اند. حیوانات مهمترین پروراننده، یاریگر و دشمن انسان‌ها بوده و بشر از گذشته تا کنون در فرهنگ، اسطوره، حماسه و تمام ژانرهای ادبی خود از آنان بهره گرفته است. مرغان اسطوره‌ای از مهمترین حیوانات اساطیری و ققنوس یکی از شاخص‌ترین پرندگان اساطیری است. مرغان اسطوره‌ای از مهمترین حیوانات اساطیری هستند که در شعر فارسی و عربی حضور یافته‌اند و ققنوس یکی از شاخص‌ترین پرندگان اساطیری است که به سبب صفات برجسته‌ای که در وجود این پرنده نهفته است، امکانات تأویلی بالقوه و متعددی را در اختیار ادبیات و شعر فارسی و عربی گذاشته است. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که کارکردهای خاستگاه، خاکستر و زاده شدن، آوای ققنوس و میرایی از مهمترین کارکردهای اسطوره ققنوس در منطق الطیر عطار است. از مهمترین کارکردهای ققنوس در اشعار ادونیس نیز می‌توان به نگرش شخصی در ابتدای راه به این اسطوره، درآمیختن و دگردیسی اسطوره ققنوس و بخشیدن جنبه اجتماعی به آن است.

واژگان کلیدی: اسطوره، ققنوس، ادونیس، عطار نیشابوری

۱. دانشجوی دکترای گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

۲. دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

۳. دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد دزفول، دانشگاه آزاد اسلامی، دزفول، ایران

ایمیل: amiresmailazar@yahoo.com

نویسنده مسئول: امیراسماعیل آذر

DOI: 10.30495/CLQ.2022.1946645.2326

۱. مقدمه

انسان از هنگامی که خود را در برابر قوای طبیعی زبون و حقیر دید، برای رام کردن طبیعت دست به تدبیر زد؛ در این میان او به قدرت و برتری بی‌مانند حیوانات پی برد. او برای انجام این کار از بسیاری حیوانات سودمند بهره گرفت و به جدال با بسیاری از حیوانات ناسودمند پرداخت. همچنین او قدرت قوای زیانکار و سودمند طبیعت را به قدرت و نماد حیوانی تاویل کرد. مثلاً در اسطوره قوای مخربی نظیر طوفان، زلزله، سیل و غیره به اژدها و پدیده‌های سودمندی چون باران و گیاهان و غیره به اسب و گاو مانند می‌شوند.

رابطه انسان و حیوان بر اساس تنازع بقا و نیاز متقابل بوده است. روایات مربوط به جانوران و گیاهان در اساطیر جهان باستان و اعصار متاخر فراوان‌اند. چه بسیاری از جانوران و گیاهان در قبایل تقدس دارند و نقش توتمی ایفا می‌کنند. حتی ایزدان حیوانی و گیاهی نیز در این گروه از اساطیر به چشم می‌خورد. چه گیاه و جانور جلوه‌ای از قداست‌اند و در جادوی درمان، شکار یا کشاورزی نقشی مهم ایفا می‌کنند. (اسماعیل‌پور، ۱۳۸۷: ۷۱)

حیوانات نقش اساسی را در زندگی، فرهنگ، جامعه، اسطوره، حماسه و غیره انسان بر عهده دارند. «استفاده از حیوان در دینهای قدیم از زمان ایجاد و پیدا شدن کاهنان و خادمان معابد در تربیت ملتها آغاز گردید که حیوانات را برای نیروهای خالق و اثبات قدرت او رمز قرار می‌دادند.» (خورشید، ۱۴۲۴: ۹۶-۹۷) به علاوه انسان بدون آنها موفق به اسطوره‌پردازی و حماسه‌سرایی و قصه‌گویی نبوده است. نقش این پدیده را در تمام زانرهای ادبی می‌توان مشاهده کرد. قدرت ماورایی حیوانات برای انسان که خود را در برابر قدرت طبیعت و این حیوانات، موجودی ضعیف می‌دیده باعث شگرفی و حیرت بوده از این جهت با تشابه خود به آنان می‌خواسته مقداری از قدرت آنان را به دست بیاورد. «از دیدگاه دانش اسطوره‌شناسی قهرمانانی که نقش‌آفرین رویدادهای آرمانی و فوق‌العاده در عرصه اساطیر هستند، چون دست‌یابی به آرزوهایشان را در علم واقع، غیر ممکن تصور می‌کنند، به مدد خیال و خارج از جهان واقعیت‌ها و وراء قلمرو علت و معلول‌ها، آن‌ها را در مسائل ماوراء طبیعی نظیر: بی‌مرگی، روئین‌تنی و توانمندی‌های فوق‌العاده مصور می‌سازند، و برای نیل به آرمان‌هایشان از قدرت موجودات فوق طبیعی مانند: سیمرغ، سروش، دیوان، جادو و جادویی، مدد می‌جویند و صور خیالشان را با واقعیت‌ها پیوند می‌زنند، و در عالم تخیل به جهان ذهنی که دسترسی به آن ساده و آسان انجام می‌گیرد، می‌رسند.» (رزمجو، ۱۳۸۸: ۴۰-۳۹) علاوه بر این بشر برای دست‌یابی به این قدرت ماورایی نسبت خود را به یک حیوان مربوط می‌دانسته و با به دست آوردن اندام حیوانات سعی داشته علاوه بر به دست آوردن قدرت آنان خود را از گزند انسان‌ها و دیگر حیوانات محافظت کند. چنانچه مشاهده می‌کنیم که پهلوان بعد از کشتن حیوانات، اندام آنها را به دست می‌آورده و داشتن آنها را به همراه خود یک افتخار و برتری می‌دانسته. از دیگر کارهای بشر پوشیدن پوست جانوران بوده، چنانچه حتی

در اسطوره‌ها آناهیتا - ایزد بانوی آبهای روان - جامه‌ای از پوست ببر به تن دارد و ببریان لباس شگرف رستم است.

از سرآغاز آفرینش، انسان خیال‌پرداز برای مقابله با مجهولات دست به آفرینش موجوداتی شگفت در ذهن خود، با ویژگی‌هایی خارق‌العاده زده که در قالب اسطوره به ما رسیده است. « اسطوره‌ها تصویر احساس و آرمان‌های بشر در فضایی بیکران و دور از زمان و مکان‌اند. اینگونه که فرهنگ‌ها در هم می‌آمیزند، اسطوره‌ها نیز در هم آمیخته یا دچار تحول و تغییر می‌شوند. ارزش اسطوره در این است که گونه‌های تاریک تاریخ جوامع ابتدایی بشری را روشن کرده و درک بهتری از آداب و رفتار آنان را موجب می‌شود. (هینلز، ۱۳۶۸: ۶۰)

در میان حیوانات اسطوره‌ای، پرندگان اسطوره‌ای در شعر فارسی و عربی نقش به‌سزایی دارند. یکی از این پرندگان اسطوره‌ای ققنوس نام دارد که در قرون متمادی، منشأ خلق آثار ادبی شاعران گوناگون شده است. در این پژوهش ضمن بررسی نقش پرندۀ اسطوره‌ای ققنوس در اشعار ادونیس و منطق‌الطیر عطار نیشابوری، به شیوه‌های کاربرد این پرنده و وظایف و تغییر کنش این مرغ اسطوره‌ای در اشعار این دو شاعر پرداخته می‌شود.

۱.۱. اهمیت و ضرورت تحقیق

با توجه به این که اسطوره‌ها از نمودهای فرهنگی هر ملتی است، شناخت، حفظ و احیای آن برای پایداری فرهنگ و هویت آن ملت حیاتی است. این پژوهش بر آن است تا با شیوه تحقیقی و مستند به منابع و مدارک موجود نشان دهد که اشعار عطار نیشابوری و ادونیس به عنوان نماینده فرهنگ و ادب و شعر فارسی و عربی، در زمینۀ اسطوره بر چه پشتوانۀ عظیمی از اندیشه و ادراک تکیه دارند و جایگاه ققنوس، این پرندۀ اسطوره‌ای در اشعار این دو شاعر از لحاظ حماسی و عرفانی و اجتماعی در چه جایگاهی است. به علاوه از آنجا که تاکنون هیچ تحقیق مستقلی بر ققنوس در اشعار این دو شاعر صورت نگرفته است، انجام چنین تحقیقی ضرورت دارد.

۱.۲. روش تحقیق

روش تحقیق این پایان‌نامه، در مرحله گردآوری اطلاعات و مطالب خام، فیش برداری و آماده سازی برای تدوین، کتابخانه‌ای است و در مرحله تدوین و ارائه مطالب با تکیه بر روش تحقیق توصیفی - تحلیلی صورت پذیرفته است.

۲. پیشینه پژوهش

تاکنون تحلیل و بررسی درباره مقایسه نقش پرندۀ اسطوره‌ای ققنوس میان اشعار ادونیس و عطار صورت نگرفته است و این پژوهش از این منظر تازگی دارد. در برخی کتب به صورت گذرا به ویژگی‌های این پرندۀ اسطوره‌ای اشاره شده است، به عنوان مثال در فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی، تألیف محمد جعفر یاحقی به طور جزئی به خصوصیات ققنوس اشاره شده است. از کارهای دیگر، پژوهش‌های

بی‌مانند استاد پورداود در کتاب فرهنگ ایران باستان، درباره حیوانات و من جمله ققنوس، اسطوره‌های رهایی، تالیف نجمه رجایی، (۱۳۸۱)، ادونیس در عرصه شعر و نقد معاصر عرب، تالیف عباس عرب، (۱۳۸۳)، شایان ذکر است.

باین‌حال در سال‌های اخیر که گرایش به اسطوره‌شناسی افزایش یافته است، درباره ققنوس پژوهش‌هایی به‌طور جداگانه انجام شده است که از نظر ساختار با چارچوب این پژوهش تفاوت دارد. به عنوان نمونه بهجت سادات حجازی (۱۳۸۸) در مقاله «بازآفرینی اسطوره های سیمرغ و ققنوس» (نشریه مطالعات عرفانی، شماره دهم، پاییز و زمستان، صص ۱۴۸-۱۱۹) به چگونگی رهیافت سیمرغ از حماسه به رساله الطیرها و بازآفرینی سیمرغ و ققنوس در متون عرفانی و شعر معاصر ایران پرداخته است. آیدنلو، سجاد آیدنلو (۱۳۹۸) نیز در مقاله «تحقیقی درباره مرغ افسانه‌ای، ققنوس» (کهن‌نامه ادب پارسی، سال دهم، شماره اول، بهار و تابستان صص ۶۳-۲۷) به بررسی مشخصات ققنوس در فرهنگ‌نامه‌ها و متون نثر و نظم پرداخته است. اما در این مقاله به جایگاه اسطوره ای ققنوس در اساطیر مصر، چین، یونان و روم پرداخته نشده است.

۳. مباحث نظری

۱.۳. ققنوس (Qoqnos)

یکی از پرندگان اساطیری که از ملل دیگر به فرهنگ فارسی و عربی راه یافته، ققنوس است. برای آشنایی با این مرغ افسانه‌ای نخست به شرح فرهنگ لغت‌ها ذیل واژه ققنوس می‌پردازیم.

۱.۱.۳. ققنوس در فرهنگ لغت‌ها

کهن‌ترین لغت‌نامه‌ای که در آن از ققنوس نام برده، «بحر الفضایل» (تالیف ۷۹۵ ه.ق) است و در آن بسیار کوتاه نوشته «ققنوس و ققنس مرغی است آتش‌خوار» (بدر خزانه ای بگری بلخی، ۱۳۹۴: ۴۲۲) اما مشهورترین توضیح ققنوس در فرهنگ‌های فارسی، مربوط به «برهان قاطع» (تالیف ۱۰۶۲ ه.ق) از خلف تبریزی است. وی درباره ققنس (ققنوس) آورده است که: «مرغی است به غایت خوشرنگ و خوش‌آواز. گویند منقار او ۳۶۰ سوراخ دارد و در کوه بلندی مقابل باد نشیند و صداهای عجیب و غریب از منقار او برآید و به سبب آن مرغان بسیار جمع آیند از آنها چندی را گرفته طعمه خود سازد. گویند هزار سال عمر کند و چون هزار سال بگذرد و عمرش به آخر آید، هیزم بسیار جمع سازد و بر بالای آن نشیند و سرودن آغاز کند. و مست گردد و بال بر هم زند چنانکه آتشی از بال او بجهد و در هیزم افتد و خود با هیزم بسوزد و از خاکسترش بیضه‌ای پدید آید. و او را جفت نمی‌باشد. و موسیقی را از آواز او دریافته‌اند.» (برهان قاطع: «ققنس») به گفته دکتر شفیعی کدکنی منبع مورد استناد همه لغت‌نامه‌نویسان بعد از آن بوده است (ر.ک: تعلیقات شفیعی کدکنی بر منطق الطیر، ۱۳۸۴: ۶۴۹) چنانچه عین همین عبارت «برهان قاطع» را دهخدا، در لغت‌نامه خود ذیل واژه ققنس، بدون اشاره به منابع و شواهد شعر یا نثر آورده است. (دهخدا: «ققنس») «فرهنگ سخن» علاوه بر توضیحات برهان قاطع، خاستگاه آن را هندوستان آورده. (انوری: «ققنوس») فرهنگ نفیسی بسیار

مختصر به ققنوس اشاره می‌کند (نفیسی: «ققنوس») و در فرهنگ معین نیز همان شرح برهان قاطع و دهخدا عیناً نقل شده است و مضاف بر آن آمده است که این واژه: «مغرب یونانی Kuknos، قو. هرچند ققنس مغرب "کوکنوس" یونانی است ولی تعریفی که برای آن در کتب اسلامی آمده با phoenix یونانی و phoenix انگلیسی تطبیق می‌کند. و ازاینرو بعضی ققنوس را محرف "فنیکس" دانسته‌اند.» (معین: «ققنوس»)

در جلد دوم دایره‌المعارف مصاحب در باره ققنوس چنین آمده است: «ققنس (Qoqnos) یا ققنوس مرغی افسانه‌ای دارای منقار درازی با سوراخ‌های فراوان که از هریک آواز خوشی برمی‌آید و موسیقی را از آواز آن گرفته‌اند. عده‌ای سوراخ‌های نوک آن را ۳۶۰ گفته‌اند و گویند بر کوه بلندی مقابل باد می‌نشینند و صداهای شگفت‌انگیز از سوراخ‌های منقارش بر می‌آید، عمرش ۱۰۰۰ سال است و جفت ندارد؛ چون عمرش به آخر رسد هیزم بسیار جمع کند و بر بالای آن نشسته سرودن آغاز می‌کند و بال بر هم می‌زند و از بر هم زدن بال‌هایش آتش می‌جهد و در هیزم می‌افتد و ققنس در آن آتش می‌سوزد و از خاکسترش تخمی پدید می‌آید و از آن ققنسی دیگر. بعضی گفته‌اند که پس از سوختن ققنس در آتش، بارانی بر خاکستر آن می‌بارد و گرمی در آن پدید می‌آید و از خاکسترش می‌خورد تا بزرگ شود و ققنس دیگر گردد.» (مصاحب: «ققنوس»)

در سایر فرهنگ لغتها نیز همین ویژگی‌ها را برای ققنوس آورده‌اند. لذا با توجه به موارد مذکور، ویژگی‌های عمر ۱۰۰۰ ساله، آواز خوش، سوختن و زایش از خاکستر خود، در همه فرهنگ لغات مشترک است؛ اما هیچ کدام به خاستگاه و اصالت این مرغ بجز فرهنگ معین، اشاره ننموده‌اند. و از همه غریب‌تر اینکه در لغتنامه دهخدا برخلاف شیوه معهود، هیچ شاهد شعری برای این واژه ندارد و حتی به منطق الطیر نیز اشاره ای ننموده است.

۲.۱.۳. ریشه نام ققنوس

بعضی منابع قدیمی مانند «المعتبر بغدادی» (درگذشته ۵۴۷ه.ق) ققنس را لفظی یونانی دانسته‌اند (۱۳۷۳، ج ۲: ۲۶۶) که در منابع متأخر همچون فرهنگ رشیدی، غیث اللغات و فرهنگ اندراج هم تکرار شده است. درباره ریشه واژه ققنوس یا فونکس در فرهنگ لغات فارسی هیچ مطلبی بیان نشده و در همه فرهنگ لغات به ویژگی‌های ظاهری و افسانه‌ای این پرنده اشاره شده است. در کتاب «سمبل‌ها» آمده است: فنیقی‌ها این پرنده را نام‌گذاری کردند و احتمالاً واژه فنیقی از آن مشتق شده که به معنی آتش بزرگ است. (جایز، ۱۳۷۰: ۱۵۴) دکتر سعید فاطمی نیز در فرهنگ اساطیر یونان و روم، واژه فونیکس را به معنی حرارت نورانی خورشید دانسته است. (ر.ک: فاطمی، ۱۳۷۵: ۱۰۷) و صادق هدایت (۱۳۳۰-۱۲۸۱) در نیرنگستان می‌نویسد: افسانه ققنوس از افسانه یونانی مربوط به مرغ فنیکس گرفته شده و لفظ ققنوس هم از فنیکس است. (هدایت، ۱۳۵۶: ۱۸۷) بنابراین می‌توان دریافت که واژه ققنوس از حیث معنا با خورشید و حرارت مرتبط است و با ویژگی‌های اسطوره‌ای آن در پیوند است.

۳.۱.۳. ققنوس در اساطیر

حقیقت این است که انسان آنچه را که نمی‌تواند در جهان واقعی به دست آورد، در آرمان‌ها و دنیای خیالی جستجو می‌کند. میل به جاودانگی از تمنیات دیرین بشر است که آن را در ققنوس متجلی نموده‌اند. افسانه ققنوس در اساطیر ملل مختلف، برآیندی از آرمان جویی و میل به جاودانگی آنان است. در اینجا به چندی از آن اشاره می‌شود:

الف) مصر باستان

مصریان باستان، ققنوس را پرنده مقدسی می‌دانستند که هر ۵۰۰ سال یکبار پس از مرگ ققنوس قبلی در مصر ظاهر می‌شده‌است. نماد ققنوس در اساطیر مصر با عقاید مربوط به پرستش خورشید آمیخته شده و نمادی از مرگ و زندگی و تقابل این دو است. در نظر مصریان باستان، خورشید در مغرب می‌میرد و در مشرق زاده می‌شود پس به تعبیری خورشید، همان فونیکس است (شفیعی، ۱۳۸۳: ۳۷۳) به اعتقاد برخی اسطوره‌شناسان، قدیمی‌ترین نشانه از اعتقاد به روح - پرنده، در اسطوره ققنوس دیده می‌شود و آن را نمادی از مرگ و زندگی می‌دانند (شوالیه، ۱۳۷۸: ۲۰۴)

ب) چین باستان

ققنوس در ادبیات چین نماد آتش و در بردارنده عنصر مادینگی است (زمردی، ۱۳۸۵: ۲۲۲) در اساطیر چینی، ققنوس با نام «فنگ هوانگ» یا پرنده سرخ شناخته شده که از جنس آتش است. آن نماد شادمانی و خرسندی و نشانه رضایت آسمان است. اژدها در این اساطیر، روح باران و نماد خاقان است و ققنوس، نماد ملکه و جنوب و یاور کشاورزان بشمار می‌رفته است. در تصاویر و نگاره‌ها دارای منقار خمیده و پنجه تیز و بلند به شکل پرنده شکاری، یاری‌دهنده کشاورزان و مزارع خشک جنوب است. در اعتقاد مردم چین هر جا ققنوس است گنجی نهفته است. (ر.ک. کریستی، ۱۳۷۳: ۱۶۳، ۳۶، ۶۸)

کویاجی، اسطوره‌شناس هندی، ردپای ققنوس را در اساطیر چین یافته است. از نظر او ققنوس، پرنده‌ای بلندپرواز است که همه پرنده‌گان برای بزرگداشت او سر فرود می‌آرند. این پرنده تنها به درختان سر فرود می‌آورد و پای بر زمین نمی‌گذارد و آشیانه خود را بر کاخ‌های بسیاری از شاهنشاهان چین می‌سازد، از این رو با هما که سایه‌اش شاه‌نشان است سنجیدنی است. در اساطیر چین این پرنده ایزدی از پیوند با «سی ان» یا درخت سپند و آیینی زاده شده است. (ر.ک. کویاجی، ۱۳۸۳: ۷۹-۷۷/ جابز، ۱۳۷۰: ۱۵۲)

پ) ایران

در متون اساطیری ایران نامی از ققنوس نیامده و همچنان که متن گرشاسپ‌نامه می‌گوید این اسطوره از روم آمده و در مناطق دیگر پراکنده شده است. هینیلز می‌نویسد: «ققنوس در روایت‌های ایرانی، مرغی نادر و تنه‌است که او را جفتی نیست و در نتیجه زایشی ندارد. ققنوس ۱۰۰۰ سال زندگی می‌کند و چون عمرش به پایان می‌رسد، توده‌ای بزرگ از هیزم فراهم می‌آورد و با نشستن

بر آن توده، چندان آواز می‌خواند که از خواندن خود به وجد می‌آید و با بر هم زدن بال و به یاری منقار، آتشی می‌افروزد و با سوختن در آتش، از وی تخم مرغی پدید می‌آید و بدین‌سان ققنوسی دیگر زاده می‌شود.» (هینیلز، ۱۳۸۵: ۴۴۶)

ت) روم و یونان

قدیمی‌ترین منبع در مورد ققنوس در یونان باستان به روایت «هرودوت»، مورخ یونانی (۴۸۴ تا ۴۲۴ قبل از میلاد) برمی‌گردد. بنا بر گزارش هرودوت، ققنوس پرنده‌ای از مصر و نماد خورشید است که هر ۵۰۰ سال یکبار پس از مرگ ققنوس قبلی به مصر می‌آید. در میان رومیان «Ovid» ۴۳ سال قبل از میلاد، نخستین کسی بود که به زبان لاتین درباره ققنوس و عمر جاودان آن نوشت. پس از آن روحانیون و اهالی کلیسا مطالب جدیدی بر آن افزودند. به عنوان مثال «تورتولینی» (متولد ۱۵۰ تا ۱۶۰ م) با تاکید بر اینکه در هر زمان فقط یک ققنوس وجود دارد و هم اوست که می‌رود و باز می‌گردد، این پرنده را شاهد زنده برای رستاخیز جسمانی بشر دانست و پس از او «لاکانتیوس» - معلم پسر کنستانتین - متولد ۲۵۰ میلادی، ققنوس را اثباتی برای زندگی پس از مرگ دانست. به زعم او تنها دلخوشی ققنوس، مرگ است و برای زاده شدن می‌خواهد که بمیرد. او فرزند، والد، وارث و دایه خویش است. در زمان همو بود که تصویر ققنوس بر سکه‌های کنستانتین حک شد. «روفینوس» روحانی دیگری بود که در قرن ۴ به بکرزایی ققنوس و تشابه مریم باکره به او سخن گفت. روحانی دیگری به نام «سن گریگوری» در قرن ۶ میلادی ققنوس را سومین مرتبه از عجایب هفتگانه برشمرده است و آن را برهان روشنی بر معاد جسمانی دانست. ادبیات قرون وسطا به ویژه متون کلیسا سرشار از اشارات و مضامین مربوط به ققنوس است و طول و تفصیلی که طی قرون به آن داده‌اند اصل اسطوره را دوچندان شگفت‌آور جلوه می‌دهد. (مقاله دکتر بهرام گرامی).

صاحب نظرانی چون «دانت» (دوزخ، کانتوی بیست و چهارم)، «یلیه یلیسر» (ققنس و تاریخ طبیعی او)، «کوئودو» (پارناس اسپانیایی، فصل ششم)، نمایش‌نامه‌های منظوم «میلتون» (سامون پهلوان)، و «شکسپیر» در پایان نمایش‌نامه‌های هنری هشتم (پرده پنجم، صحنه چهارم) با شعر «در آن دم که می‌میرد ققنس باکره آن مرغ غریب، سر بر می‌کشد از خاکستر سرد او جوجه‌هایش، شگفت همچو خود باکره» به ققنوس اشاره کرده‌اند. (ر.ک: بورخس، ۱۳۷۳: ۱۵۳)

بنابر تمام حکایات و روایات ققنوس پرنده افسانه‌ای، از مصر یا چین بوده و نماد زندگی جاوید و یا خرسندی و رضایت شمرده می‌شده و به سبب جایگاه ویژه‌ای که داشته به فرهنگ ملل دیگر از جمله ایران و یونان و روم راه یافته است. ققنوس در روم و یونان باستان و در نظر روحانیون مسیحی، شاهدهی برای عمر جاوید و زندگی پس از مرگ است. در اسطوره چین هیچ اشاره‌ای به سوختن و زایش دوباره از خاکستر نشده است. ققنوس در آن از حیث یاریگری و فرمانروایی یادآور سیمرغ حماسی ایران است.

۴.۱.۳. تولد و مرگ ققنوس

ققنوس با اینکه یک پرنده است، اما در تولد و مرگ با سایر پرندگان تفاوت دارد. در این مورد داستان‌های متعددی نقل شده که قریب به اتفاق آن‌ها حکایت از سوختن در آتش و زاده شدن از خاکستر خود دارد. در روایات مصری آمده است که «چون مرگ فونیکس فرا رسد، خود را در آتشی می‌افکند که بر قربانگاه معبد خورشید افروخته شده است و از شراره‌های او فونیکس جوانی دیگر باره زاده می‌شود.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۴: ۶۴۹)

در حکایت دیگری آمده است: «فونیکس هنگامی که پایان عمر خود را احساس می‌کرد، مقداری گیاهان معطر و بخور گرد آورده، از آن لانه‌ای برای خود می‌ساخت و بر این لانه آتش می‌زد و از خاکستر آن فونیکس دیگری بوجود می‌آمد.» (فاطمی، ۱۳۷۵: ۷۲۱)

حکایت دیگری نیز در باب تولد و مرگ ققنوس نقل شده و چنان است که «او در بیشه‌زار خورشید در مشرق زمین زاده می‌شود و تا هنگام بلوغ از شبنم و ژاله و رایحه گلها تغذیه می‌کند. پس از بلوغ هرآنچه را می‌یابد، می‌خورد. هنگامی که زمان مرگش فرا رسد، به فکر فرزندزایی می‌افتد، تخمی می‌نهد و هیزمی از گیاهان خوشبو فراهم می‌آورد. پیش از مرگ، خورشید را ندا می‌دهد، از نغمه‌اش شعله‌ای درمی‌گیرد و فونیکس در آتش می‌سوزد و از آن تخم فونیکس تازه‌ای زاده می‌شود. به روایتی دیگر فونیکس بر تخم می‌خوابد تا جوجه‌اش زاده شود، جوجه فونیکس به همراه پرندگان بسیاری او را به شهر خورشید در مصر می‌برد و پیکرش را در معبد خورشید می‌نهد. و روحانیون معبد او را می‌سوزانند. پس از این مراسم، فونیکس جدید به اتیوپی و در میان گلها و ریاحین باز می‌گردد. برخی نیز ققنوس را نشانه آغاز سال می‌دانند. مصریان این پرنده را تحت نام «بنو» بسیار مقدس و محترم می‌داشتند.» (ر.ک قلی زاده، ۱۳۸۹: ۸۱)

جایز روایت دیگری نقل می‌کند که به ذهن و زبان ما آشنا تر است: «ققنوس در هنگام مرگ خود را آتش زده تا به خاکستر تبدیل شود و پس از سه روز دوباره زنده می‌شود.» (جایز، ۱۳۷۰: ۱۵۲) سرلو نیز می‌نویسد: این پرنده زیبا هنگامی که مرگ خود را نزدیک می‌بیند، آشیانه‌ای از چوب‌های خشبو می‌سازد و آن را در مقابل نور کامل خورشید قرار می‌دهد تا در آتش بسوزد و خاکستر شود. سپس از استخوان‌های او ققنوس تازه ای پدید می‌آید. (سرلو، ۱۳۹۲: ۶۰۵-۶۰۴)

در آثار فارسی نیز درباره تولد و مرگ ققنوس روایاتی نقل شده که با اندک تفاوتی حکایت از آتش و خاکستر دارد: در کتاب عجایب نامه (قرن ششم) به سوخته شدن ققنوس چنین اشاره شده است: «و چون آفریدگار خواهد که وی را بچه بود، دارچینی جمع کند و بال‌ها می‌زند به نیرو و شتاب، تا آتشی از زیر بال وی بدرخشد و آن دارچینی را بسوزاند و وی نیز در آن سوخته شود، پس باران به وقت ربیع ببارد بر آن خاکستر گرمی چند پدید آید و بزرگ می‌شود و پرها برآورد ققنوس گردد.» (همدانی، ۱۳۹۱: ۲۹۴) اسدی طوسی نیز معتقد است ققنوس پس از هزارسال که از عمرش میگذرد، پشته‌ای هیزم جمع می‌کند و با افروخته شدن هیزم‌ها خود را درون آن می‌افکند و پس از مدتی از خاکسترش ققنوسی دیگر زاده می‌شود:

زخاکش از آن پس به روز دراز یکی مرغ خیزد چو او نیز باز

(اسدی طوسی، ۱۳۸۶: ۱۶۱)

ققنوس پرنده‌ای افسانه‌ای است که در رویارویی با مرگ خود را به کام آتش می‌افکند و آنگاه از خاکسترش ققنوسی دیگر زاده می‌شود که عمری دراز را از سر می‌گیرد. (رجایی، ۱۳۸۱: ۱۴۳)

۵.۱.۳. شکل ظاهری ققنوس

آنچه از منابع موجود به دست می‌آید آن است که «در افسانه‌های مصری رنگ این پرنده آتش، سرخ است.» (شوالیه، ۱۳۷۸: ۲۰۴) و بورخس براساس نوشته هروdot اشاره می‌کند که پرهایش نیمه به رنگ طلایی و نیمه دیگر سرخ است. او در شکل و جثه، شبیه عقاب است. (بورخس، ۱۳۷۳: ۱۵۲) در تصاویر و نقش‌هایی که از این پرنده موجود است، وی دارای منقار خمیده و پنجه تیز و بلند به شکل پرنده شکاری است. (ر.ک. کریستی، ۱۳۷۳: ۱۶۳، ۳۶، ۶۸)

برهان قاطع نیز «ققنس یا ققنوس را مرغی به غایت خوشرنگ و خوش‌آواز می‌داند که منقار او ۳۶۰ سوراخ دارد و در کوه بلندی مقابل باد نشیند و صداهای عجیب و غریب از منقار او برآید و به سبب آن مرغان بسیار جمع آیند، از آنها چندی را گرفته طعمه خود سازد. (برهان قاطع: «ققنس») اما در کتاب المعبر بغدادی (در گذشته ۵۴۷ق) برای این پرنده، نام «بیضایی» به معنای سفید نوشته شده (ر.ک. بغدادی، ۱۳۷۳: ج ۲/۲۶۶) همین واژه در شرح اشارات و تنبیهات خواجه نصیرالدین طوسی نیز بکار رفته است و در آنجا بیضایی را پرنده‌ای معرفی می‌کند که به یونانی ققنوس گفته می‌شود. (نصیرالدین طوسی، ۱۳۷۵: ج ۱/۹۱) در کتاب نفایس الفنون نیز درباره رنگ ققنوس آمده است: «مرغی است در غایت سفیدی چنانکه چیزها را در سفیدی بدو تشبیه کنند.» (آملی، ۱۳۸۹: ج ۳/۳۳۷)

۶.۱.۳. مکان و خاستگاه ققنوس

درباره محل پیدایش و خاستگاه اصلی ققنوس نظر واحدی وجود ندارد. بورخس (Jorge Luis Borges, 1899-1986) در کتاب موجودات خیالی می‌نویسد: «مصریان باستان در ساختن پیکرهای عظیم، اهرام سنگی و دفینه‌های مومیایی شده، ابدیت را می‌جستند، بنابراین غریب نیست که تمدن آنان در پیدایش اسطوره مرغ جاودان، نقش اساسی به عهده داشته باشد. گرچه تکامل استادانه این اسطوره، رهین دو مملکت یونان و روم بود.» (بورخس، ۱۳۷۳: ۱۵۲)

محققان دیگری نیز ظهور ققنوس را از مصر می‌دانند، آنجا که «رع» تجسم خدای خورشید به هیئت یک ققنوس پر می‌کشد و بر فراز تک ستون هرمی شکل پدیدار می‌شود و نمادی از پرتو خورشید است. ققنوس از مشهورترین پرندگان مقدس و خیالی اساطیر مصر است که هر بامداد از آتشی بامدادی هستی می‌یابد و بر درخت مقدس می‌نشیند به روایت هروdot زایش او هر سال یک بار از تخم پدر خویش است. (ر.ک. ایوانس، ۱۳۸۵: ۱۹۹، ۵۵، ۴۱)

فرهنگ اساطیر یونان و روم، منشا ققنوس (فینکس) را اتیوپی ذکر می‌کند و داستان آن را از مذهب مهرپرستی مصریان می‌داند. (فاطمی، ۱۳۷۵: ک ۷۳۳) در اساطیر چین ققنوس در فواره‌ای از آب زلال

تن شویی می‌کند، از فراز کوه «کوئن لون» می‌گذرد و شامگاهان در غارهای صخره «دان» می‌آراند. (کویاچی، ۱۳۶۲: ۴۲)

در متون ادبی ایران، مکان ققنوس به گونه‌ای دیگر بیان شده است: اسدی طوسی (متوفی ۴۶۵ ه.ق) در گرشاسب‌نامه بی‌آنکه نام ققنوس را ببرد، خاستگاه آن را روم می‌داند که به یکی از جزایر هند آمده و در آنجا آرامش گرفته است:

به گرشاسب ملاح گفت این شگفت ز روم آمد آرامش اندر گرفت

(اسدی طوسی، ۱۳۸۶: ۱۶۰)

احمدبن محمود همدانی آن را از ترکستان می‌داند. وی می‌نویسد: «از جمله مرغان شگفت ققنوس است، به ترکستان بود و در آن ولایت که او بود، دارچینی نبود و کاروان آن جا به مدتی دراز افتد که در راه بحرهای مهلک است. این مرغ به هندوستان رود و دارچینی آرد ... در شهری است که آن را مدینه الشمس خوانند، در حد مشرق جایی که شب نبود و طیمات حکیم گوید اهل این مدینه آفتاب پرستند.» (همدانی، ۱۳۹۱: ۲۹۳) مدینه الشمس و آفتاب پرستی در میان مردم این شهر با آنچه بورخس نقل میکند قابل توجه است.

صادق هدایت در نیرنگستان (۱۳۵۶: ۱۸۷) و علامه دهخدا در لغت نامه، معین در فرهنگ فارسی، یاحقی در فرهنگ اساطیر (۱۳۸۶: ۶۵۳) و عطار در منطق الطیر (۱۳۸۴: ۳۳۶) این پرنده را از هند می‌دانند.

جدول ویژگی های ققنوس

در اساطیر یونان، روم، مصر و چین وجود دارد	ویژگی‌های اسطوره‌ای
پرنده ایزدی، رمز جاودانگی، در اساطیر چین نماد آتش و در بر دارنده عنصر مادینگی است. در مصر نماد طلوع خورشید، همه علوم از صغیر اوست، سازهای عجیب از صدای اوست، به عقیده عطار تمثیل پذیرش مرگ	
دارای پرهای زیبا و آوازی خوش، در کوه، مقابل باد می‌نشیند و آوازی عجیب سر می‌دهد. منقارش ۳۶۰ سوراخ دارد. غذای او آتش است.	ویژگی‌های ظاهری
۱۰۰۰ سال عمر می‌کند و پس از آن خود را آتش می‌زند و از خاکسترش دوباره متولد می‌شود. جفت ندارد. به نقل از هرودوت زایش او هر ۵۰۰ سال یکبار از تخم پدر مرده خود ممکن می‌شود.	روایات مرگ و تولد
در اساطیر مصر او بر روی درخت «پرسه»، <i>persea</i> می‌نشیند. در اساطیر چین آشیانه خود را بر بام قصر شاهان می‌سازد. در نزدیکی زمین پرواز می‌کند و پا بر زمین نمی‌گذارد.	محل زندگی
ققنس، فونیکس، کوکنوس	نام‌های دیگر
در آثار سه‌رودی ویژگی‌های سیمرغ و ققنوس مشابه است.	ویژگی‌های عرفانی

۲.۳. ققنوس و دیگر پرندگان اساطیری

از دیرباز محققان و عارفان خواسته‌اند بین سیمرغ و ققنوس پل ارتباطی پیدا کنند ولی موفق به این کار نشده‌اند. کویاجی در کتاب بنیادهای اسطوره و حماسه ایران این دو مرغ را یکسان می‌داند. او در پی این بوده که خویشکاری‌های مرغ وارغن را با ققنوس یکی کند که در این کار موفق نشده است. (رک، کویاجی، ۱۳۸۰: ۷۹ تا ۷۷)

برخی ققنوس را قو دانسته‌اند. به نظر می‌رسد آنچه این دو پرنده را به هم مانند می‌کند، یکی شباهت در نام و دیگری مرگ‌آگاهی این دو مرغ است. تشابه نام علمی قو در پرندشناسی *Cygnus*، با نام قو در زبان یونانی *Koknus*، و واژه قو در فارسی است. (پرنده شناسی؟)

غلامحسین مصاحب در توصیف قو می‌نویسد: «قو، یکی از بزرگ‌ترین مرغان آبی به عنوان نماد زیبایی و جلال و فنناپذیری در ترانه‌ها، داستان‌ها و اساطیر، بسیار آمده است. مخصوصاً داستان‌های مربوط به «قو دختران» که نیمی انسان و نیمی فوق طبیعی هستند، معروفیت خاص دارند. پیوند این دختران با آدمیان بسیار شاعرانه و در عین حال جانسوز و نابسامان است. آخرین اثر یک هنرمند را آواز قو می‌نامند. این اشاره به افسانه‌ای است که بنا بر آن، قو که تمام عمر خاموش بوده، هنگامی که مرگش فرا می‌رسد، آواز می‌خواند.» (مصاحب، «قو») نظیر ققنوس که هنگام مرگ، آوازی دلنشین سر می‌دهد.

شواهد دیگری نیز در این زمینه وجود دارد، از جمله در فرهنگ اساطیر آمده است که «برخی ققنوس را همان «قو»ی معروف دانسته‌اند که در اساطیر یونانی به سبب سرودِ مرگی که برای آپولون خواند شهرت یافت. سقراط در مورد بی‌اعتنایی به مرگ خویش می‌گوید: من از قو کمتر نیستم که چون از مرگش آگاه شود، آوازهای نشاط‌انگیز می‌خواند و با شادی و طرب می‌میرد. در فرانسه آخرین تالیف زیبای یک نویسنده را آواز قو می‌گویند.» (پاحقی، ۱۳۸۶: ۶۵۲)

بنابراین می‌توان قو را بازآفرینی اسطوره ققنوس دانست که در دوران معاصر، علاوه بر بازآفرینی در ویژگی‌های کارکردی به بازآفرینی نام اسطوره نیز پرداخته‌اند.

۴. بحث و بررسی: کارکردهای اسطوره ققنوس در اشعار عطار نیشابوری و ادونیس

۱.۱.۴. کارکردهای ققنوس در منطق الطیر عطار نیشابوری

۱.۱.۴.۱. خاستگاه ققنوس

عطار نیشابوری، تنها در منطق الطیر خویش به شرح این پرنده پرداخته است. عطار این پرنده را از هندوستان می‌داند:

هست ققنوس طرفه مرغی دلستان / موضع این مرغ در هندوستان

(عطار، ۱۳۸۴: ۳۳۶ ب ۲۳۳۴)

۲.۱.۴. آوای ققنوس

گویا عطار به تاسی از اسدی طوسی به آوای ققنوس اشاره دارد. عطار ققنوس را دارای منقاری سخت و دراز با تقریباً ۱۰۰ سوراخ که هر سوراخ آن مانند نی آوایی دگر دارد، معرفی می‌کند. نغمه حزین او حیوانات دیگر را بی‌قرار می‌کند و هر پرنده ای از آواز آن ساکت می‌شود:

سخت منقاری عجب دارد دراز	همچو نی در وی بسی سوراخ باز
قرب صد سوراخ در منقار اوست	نیست جفتش، طاق بودن کار اوست
هست در هر ثقبه آوازی دگر	زیر هر آواز او رازی دگر
چون به هر ثقبه بنالد زازاز	مرغ و ماهی گردد از وی بی‌قرار
جملهٔ پرندگان خامش شوند	در خموشی بانگ او بی‌هش شوند

(عطار، ۱۳۸۴: ۳۳۷ ب ۲۳۳۹-۲۳۳۴)

همچنین عطار، منشاء موسیقی را از وجود ققنوس می‌داند.

فلسوفی بود دمسازش گرفت علم موسیقی ز آوازش گرفت

(عطار، ۱۳۸۴: ۳۳۷ ب ۲۳۴۰)

در برخی متون نثر روزگار عطار، مانند طوطی نامه (تالیف ۷۳۰ه.ق) اثر ضیاء نخسبی نیز به همین موضوع اشاره شده است: «بعضی گویند در بلاد هند جانوری است چون بط، منقاری پهن دارد و هفت سوراخ در آن است. بعد از سالی به هنگام گل و ایام مل در او نشاط شود و از هر سوراخی ۷۰ نوع آواز برون آید، بیشتر حکما استخراج این علم را از این آواز کرده‌اند. (به نقل از شفیع کدکنی، ۱۳۸۴: ۶۵۰)

شیخ اشراق نیز آنچه درباره سیمرغ گفته با این ویژگی ققنوس تشابه دارد: "... و همه علوم از صغیر این سیمرغ است و از او استخراج کرده‌اند و سازهای عجب مثل ارغنون و غیر آن از صدا و رنات او بیرون آورده‌اند... و غذای او آتش است. (صغیر سیمرغ، در مجموعه آثار فارسی شیخ اشراق، ۳/ ۳۱۶-۳۱۵؛ به نقل از شفیع کدکنی، ۱۳۸۴: ۶۵۱)

۳.۱.۴. آتش و خاکستر

مهمترین ویژگی اسطوره‌ای ققنوس، خودسوزی، خاکستر شدن و زاده شدن ققنوسی دیگر است. این تصویر در گرشاسب‌نامه و منطق الطیر بخوبی نمایان شده است. عطار معتقد است ققنوس نزدیک به ۱۰۰۰ سال عمر می‌کند و زمان مرگ خود را بخوبی می‌داند. در وقت مرگ هیزم فراوان گرد می‌آورد و آوازهای حزین از دل پر خون می‌خواند، دیگر حیوانات دورش جمع می‌شوند و برخی در برابرش جان می‌دهند، در دم آخر چنان سخت بال بر هم می‌زند که از آن آتش می‌جهد و او را با انبوه هیزم در آتش می‌کشد، بعد می‌سوزد و به کلی خاکستر می‌شود و از میان خاکسترش بجهت ققنوسی پدید می‌آید.

سال عمر او بود قرب هزار	وقت مرگ خود بداند آشکار
چون ببرد و قتمردن دل ز خویش	هیزم آرد گرد خود، ده حزمه بیش

دردهد صد نوحه خود را زار زار	در میان هیزم آید بی‌قرار
بال و پر برهم زند از پیش و پس	باز چون عمرش رسد بایک نفس
بعد از آن آتش بگردد حال او	آتش بیرون جهد از بال او
پس بسوزد هیزش خوش خوش همی	زود در هیزم فتد آتش همی
بعد از اخگر نیز خاکستر شوند	مرغ و هیزم هر دو چون اخگر شوند
ققنسی آید ز خاکستر پدید	چون نماند ذره‌ای اخگر پدید
از میان ققنس بچه سربر کند	آتش آن هیزم چو خاکستر کند

(عطار، ۱۳۸۴: ۳۳۷ ب ۲۳۳۹-۲۳۵۷)

۴.۱.۴. میرا بودن

با اینکه ققنوس در اساطیر، رمز جاودانگی است؛ اما عطار برمبنای آیه ۱۸۵ از سوره آل عمران- «کل نفس ذائقه الموت» - جاودانگی را منحصر به خدا می‌داند و ققنوس را نیز فانی و فرزند ققنوس سر از خاکستر برآورده را زاده‌ او می‌داند، نه خود او.

مرغ و هیزم هر دو چون اخگر شوند	بعد از اخگر نیز خاکستر شوند
چون نماند ذره‌ای اخگر پدید	ققنسی آید ز خاکستر پدید
آتش آن هیزم چو خاکستر کند	از میان ققنس بچه سربر کند
هیچ کس را در جهان این اوفتاد	کاو پس از مردن براید، نابزاد

(عطار، ۱۳۸۴: ۳۳۷ ب ۲۳۵۵-۲۳۵۸)

عطار باصراحت با شاخصه‌ اسطوره‌ای عمر جاودان ققنوس که در باورهای اسطوره ای مصر و چین و اروپا وجود دارد، مخالفت می‌ورزد و مانند همه موجودات آن را فانی می‌داند. در ابیات پایانی تمثیل ققنوس نیز بر فراگیر بودن مرگ و ضرورت آماده شده برای آن اذعان دارد: در همه آفاق کس بی مرگ نیست وین عجایب بین که کس را برگ نیست.

(عطار، ۱۳۸۴: ۳۳۷ ب ۲۳۳۹-۲۳۵۷)

اسطوره ققنوس در شعر عطار تمثیلی است به پذیرفتن حقیقت مرگ و تولدی دیگر که رمز جاودانگی در حیات دیگر است، اشاره دارد. چنانکه هدهد در جواب مرغی که ترس از مرگ را سد راه سفر به سوی سیمرغ می‌داند، اسطوره ققنوس را بیان می‌کند که حتی پس از هزار سال عمر باز هم در چنگال مرگ اسیر می‌گردد.

ققنوس همانند سایر مرغان اسطوره‌ای، در گذرگه تاریخ از نظر عملکرد و چهره، دچار تحولات و دگرگونی‌هایی شده است؛ زیرا تاریخ پرتلاطم و فضای بی‌ثبات سیاسی و اجتماعی ایران، حملات متعدد بیگانگان، غلبه فرهنگی و سیاسی آنان در ادوار مختلف موجب تغییراتی در باورها و رفتار ایرانیان شده

است. طبق نظریه امیل دورکیم، جامعه‌شناس قرن بیستم، اسطوره و دین انعکاس‌دهندهٔ همهٔ ابعاد جامعه‌اند حتی پیش‌پاافتاده‌ترین و دل‌آزارترین آنها. (دورکیم، ۱۳۸۳: ۵۸۳) دورکیم باورهای این مقولات را تابع عوامل تاریخی و به تبع آن تابع اجتماع می‌داند. (همان: ۱۷) لذا می‌بینیم که بازتاب آن عوامل تاریخی و اجتماعی در شعر شاعران نیز نمود یافته است. مرغان اسطوره‌ای در گذرگاه تاریخ از نظر عملکرد و چهره، دچار تحولات و دگرگونی‌هایی شده‌اند. ققنوس اگرچه در باور دیرینه نماد جاودانگی ست (جابر، ۱۳۷۰: ۱۵۲) اما در منطق الطیر عطار فناپذیر است:

کس نخواهد برد جان، چند از حیل؟	تا بدانی تو که از چنگ اجل
وین عجایب بین که کس را برگ نیست	در همه آفاق کس بی مرگ نیست
گردنان را نرم کردن لازم است	مرگ اگرچه بس درشت و ظالم است
سخت تر از جمله این کار اوفتاد	گرچه ما را کار بسیار اوفتاد

(عطار، ۱۳۸۴: ۳۳۸ ب ۲۳۶۴-۲۳۶۷)

نه تنها عطار بلکه مولانا (م ۶۷۲) هم به تاثیر از منطق الطیر، به مرگ «ققنس» اشاره کرده است و به کیفیت آن توجهی ننموده است:

اگر شاهی و گر میری اگر برنا اگر پیری و گر ققنس، چو عنقایی به وقت مرگ
(مولوی، ۱۳۹۰: ۱۱۳۸)

۵.۱.۴. فنای فی الله و بقای بالله

عطار از سوی دیگر میل درونی انسان برای جاودانگی را با سوختن ققنوس و زایش ققنوسی جدید بیان می‌کند و به تعبیر عرفانی، فنای فی الله و بقای بالله را به تصویر می‌کشد و بر جنبه معنویت آن می‌افزاید:

آتش آن هیزم چو خاکستر کند از میان، ققنس بچه سر بر کند
هیچکس را در جهان این اوفتاد کاو پس از مردن بزاید یا بزاد
گرچو ققنس عمر بسیار دهند هم بمیری هم بسی کارت دهند

(عطار، ۱۳۸۴: ۳۳۷ ب ۲۳۵۷-۲۳۵۹)

۲.۴. کارکردهای ققنوس در اشعار ادونیس

۱.۲.۴. خاستگاه ققنوس

مهمترین اسطوره در شعرهای ادونیس «فینیکس»، «فینیق» یا «ققنوس» است. مکان سوختن ققنوس در شعر ادونیس بعلبک است. (الضای، ۱۳۸۴: ۹۹)
بعلبک مَدْبِجٌ / یقالُ فیهِ طائرٌ مَوْتَةٌ بموته / و قیل باسمِ عَدِه الجدید باسمِ بعْثه / یحترقُ و الشمسُ من حصادِه و الأفقُ (ادونیس، ۲۰۰۲: ۸۷)

۲.۲.۴. شخصی سازی اسطوره

به نظر برخی از منتقدان ادونیس به دلیل خاطره‌ای که در کودکی از سوختن پدرش در حادثه اتومبیل دارد و آرزویی که همیشه در دلش برای زنده شدن دوباره پدر داشته است به اسطوره ققنوس علاقه دارد. «چنانکه خالد سعید، همسر شاعر نیز به این موضوع و اثر دائمی آن در ذهن شاعر تاکید دارد.» (جیوسی، ۲۰۰۱: ۸۰۹) به عبارت دیگر «شاعر در ناخودآگاهش میان خود و پدر تشابهی می‌بیند و در این حال مرگ پدر به مرگ بعدی از ابعاد وجودی خود او تبدیل می‌گردد.» (عوض، ۱۹۷۸: ۱۳۴)

علاوه بر حادثه دلخراش سوختن و مرگ پدر «عوامل دیگری از قبیل برخورداری از یک روحیه سرزنده و بانشاط که مرگ را نیستی نمی‌داند و نیز گرایشهای قومی (سوری) - فینیقی در آغاز جوانی و بهره‌جویی از زیبایی‌های هنری اسطوره، او را بر آن داشت که از اسطوره ققنوس بهره جوید. (عرب، ۱۳۸۳: ۴۷) اما نقاش، از ناقدان شعر عرب، معتقد است استفاده از ققنوس در شعر ادونیس، به شخصیت «انطون سعاده» مؤسس حزب قومی سوریه که در سال ۱۹۴۹ در لبنان به اعدام محکوم شد، ارتباط دارد. (جیوسی، ۲۰۰۱: ۸۱)

او در دومین قصیده از قصاید «الی الموت» از سوختن و مرگ پدر چنین می‌گوید:

ترقد / الزند الذی طالما / شد بصدری للسموات / حملنی الماضی و خلی صدی / منه ینادی الذی ضمّه / لا تک برداً ، لا ترفرف سلام / فی صدره النار التي كورت / لم یفن بالنار و الكنه / عاد بها للمنشاء الاول / للزمن المقبل / کاششمس فی فطورها الاول / تافل عن اجفاننا ، بغته / و هی وراء اللیل لم تافل (ادونیس، ۲۰۰۲: ۸۷)

این چنین ادونیس از اسطوره ققنوس به عنوان اسطوره مرگ و زندگی به عنوان تکنیکی برای غم و اندوه شخصی و رنج و درد ذاتی و درونی خویش سود برده است.

۲.۲.۴. اتحاد ادونیس و ققنوس

ادونیس در مقطع «حلم» از قصیده «البعث و الرماد» (خیزش و خاکستر) خود را در لباس ققنوس می‌بیند که خواهد سوخت تا از خاکسترش ققنوسی با همان هویت یا هویتی دیگر سربر آورد. او تنها راه نجات خود و مردم رنج دیده را فداکاری و سوختن می‌داند و در این راه توان و نیرو و روحیه و ایده‌هایی سرشار از نشاط و پویایی به کار می‌گیرد. در مقطع «ترتيله البعث» (نغمه رستاخیزی) از قصیده «البعث و الرماد»، خود و ققنوس را یکی می‌پندارد که با سوختن و فداکاری، مردم را نجات می‌دهد؛ او آتش را در سینه نهان کرده و افسانه ققنوس را وسیله افشای راز می‌داند که در اعماق سینه نهفته داشته است. شاعر با این امید و آرزو در انتظار رسیدن به فردایی است که براساس اراده او بنا شده است؛ او فردا و تغییر و تحولاتی را که ممکن است در آن رخ دهد، در وجود خود می‌یابد:

سیدی أنا اسمی التجدد / أنا اسمی الغد / الغد الذی یقتربُ _ الغدُ الذی یبتعد / فی مهجتي
حریقه ذبیحه / فینیق سر مهجتي (ادونیس، ۲۰۰۲: ۸۶)

ادونیس معتقد است که تمدن غربی در آخرین مرحله پیری و فروپاشی قرار گرفته است. منتظر خیزش و رستاخیزی است تا جانی تازه گیرد و فعالیتی جدید را بیآغازد. به همین منظور قنوس را که در حقیقت، خود شاعر است، در فدا شدن برای ملتش بی تاب می‌بیند. (موریه، ۲۰۰۳: ۳۷۴) او از اسطوره قنوس، تصور جاودانگی و رستاخیز و حیات پس از مرگ را اراده می‌کند و آشفته‌گی و نگرانی و ناامیدی و سرخوردگی یک نسل را برای توجیه مرگی اینثارگرانه و رهایی‌بخش کافی می‌داند. (اسوار، ۱۳۸۱: ۱۱۴)

در این کارکرد، سیدی معتقد است، قنوس، نماد زندگی پس از مرگ است و تا اندازه ای رنگ و بوی تناسخ را نیز در خود دارد. قنوس نمادی است برای کسی که با مرگش به انسان‌ها حیاتی دوباره می‌بخشد (سیدی، ۱۳۸۶: ۴۱) قنوس نمادی است برای کسی که با مرگش به انسانها حیاتی دوباره می‌بخشد.

۴.۲.۴. نقد اجتماعی

ادونیس به عنوان یکی از شاعران معاصر، از وضعیت و چهره کنونی جامعه عربی و ظلم و فساد و بی عدالتی موجود ناراضی است و در مقابل آن ساکت نمی‌نشیند. او مانند برخی از شاعران رمانتیک به فرار از واقعیتها نمی‌اندیشد؛ بلکه به دنبال تغییر این شرایط اسفناک است. او در برخی از اشعارش برای ایجاد تغییری مثبت در جامعه عربی، از گذشته درخشان و افتخارآمیز آنان برایشان سخن میگوید و با نشان دادن نمادها و اسطوره‌های قدیم مردم این سرزمین، تضاد موجود بین گذشته و حال را به تصویر می‌کشد و مردم را در احیاء مفاخر گذشته تحریک می‌کند.

ادونیس در قطعه «حلم» از قصیده «البعث و الرماد» در رویای عظمت فنیقیه است و آرزوی احیای مجدد آن را در سینه می‌پروراند و شور فراوانش را نسبت به «قرطاجه و بعلبک» از نشانه های آن تمدن اعلام می‌کند. وی بازگشت آن تمدن را بعید نمی‌داند، اگر آدمی برای آن تلاش نماید، چون آدمی عنصر تغییر است. قنوس در این قصیده برابر نهاد شاعر است و آتشی که می‌سوزاند و آن را زنده می‌کند، برابر است با آتش غربت شاعر و رنجهای وی که به او مژده تولد دوباره می‌دهد.

احلم ان رتتی جمره / یخطفنی بخورها یطیر بی لبعلبک / بعلبک مذبح / یقال فیه / طائر موله بموته / و قیل باسم غده الجدید باسم بعثه / یحترق و الشمس من حصاده و الافق (رجاء، ۲۰۰۹: ۲۴۰)

ادونیس با احیای عظمت فنیقیه، غربت و رنج خود را در وضعیت کنونی بیات می‌کند و با نشان دادن شور و اشتیاق و افرش نسبت به قرطاجه و بعلبک، این دو شهر را نشانه تمدن دیرین اعلام می‌کند. او معتقد است اگر آدمی برای بازگشت به عظمتی چون عظمت تاریخ گذشته خود تلاشی نماید، دست‌یابی به آن، امر محالی نخواهد بود، چرا که آدمی موجودی تغییر پذیر است. قنوس در این قصیده برابر نهاد شاعر است و آتشی که قنوس را می‌سوزاند و آن را زنده می‌کند، برابر است با آتش غربت شاعر و رنج‌های وی که به او مژده تولدی دوباره می‌دهد. غربت شاعر در جامعه، همان غربت مظلومی است که در سینه، احساس عدم وابستگی به امت عربی دارد. (عرفات الضاوی، ۱۳۸۴: ۹۹)

در سرود دوم قصیده، ادونیس در بازگشت عظمت فینیقیه و سوختن ققنوس شتاب می‌کند تا رنج خود شاعر در غربتش آرام گیرد؛ غربتی که در آن نه مادری است که با او همدردی کند و نه پدری که با او مهربان باشد. وی معتقد است غربت وی از جامعه، همان غربت مظلومی است که احساس عدم وابستگی به امت عرب می‌کند. لذا خود را در آن از حیث صورت و زبان بیگانه می‌داند. (الضای، ۱۳۸۴: ۹۹)

اغنیتی، یقال عن اغنیتی غریبه/ لیس بها من الرکام وترّ و لا صدري/ وجهتی، کما یقال، مثلها غریبه (رجا، ۲۰۰۹: ۲۴۵)

و در نتیجه این احساس بیمار و افراطی، ادونیس به بازگشت عظمت بعلبک و احیای آن همچون زنده شدن پرنده اسطوره‌ای ققنوس معتقد است. (الضای، ۱۳۸۴: ۹۹)

أحسنتی ارفع بعلبکی العاشقه/ الوالهة الحجار / احترق/ یکبر فی الافق- یولد فی الافق/ و حینما یستیقظُ الصبح/ یطلع لی، من اول، جناح / مثلک یا فینیق/ یا ایها الرفیق (رجا، ۲۰۰۹: ۲۴۵)

عباس، دلالت‌های اسطوره در شعر معاصر عرب را در موارد زیر برمی‌شمارد: بیان آشفته‌گی روحی و سرگردانی و گمگشتگی با استفاده از نماد آفاق نوردان؛ بیان رستاخیز و نوزایی و بازایی؛ بیان درد و رنج انسان معاصر (عباس، ۱۹۷۸م: ۱۶۷) که می‌توان گفت ادونیس در کاربرد اسطوره ققنوس به موارد دوم و سوم اشاره داشته است. عرب نیز تحول و تغییر، اشاره به قدرت و عظمت تمدن‌های باستانی و ضعف و ذلت کنونی ملت عرب و بهره‌وری از ارکان هنری و زیبایی‌شناسی اسطوره را از علل مهم استفاده از اسطوره در نزد ادونیس می‌داند. (عرب، ۱۳۸۳: ۲۳-۳۶)

ادونیس از یک سو با بکارگیری این اسطوره به دنبال بیداری ملت عربی از خواب غفلت است تا از غافله تمدن بشری عقب نمانند؛ و از دیگر سو رهایی و خلاص خویش را از رنج‌ها و دردها و سرکوب اختناق موجود، در وجود ققنوس و سربرآوردنش از میان خاکستر پس از سوختن دوباره میبیند. (برغل، ۱۹۹۶: ۱۱۷) ادونیس موضوع مرگ را که از زمان مشاهده مرگ جان‌خراش پدر، تبدیل به نوعی مشکل تأمل برانگیز شده بود، و در ابتدا با آن برخوردی ذاتی و فردی داشت، آنرا به یک مسأله ملی و قومی مطرح می‌کند. بنابراین هدف اصلی ادونیس از کاربرد اسطوره ققنوس، یادآوری گذشته باشکوه قوم عرب و تذکر به تحول و تولد دوباره است.

۵.۲.۴. در آمیختن اسطوره ققنوس با دیگر اساطیر

ادونیس شخصیت‌های دیگری همچون حضرت مسیح (ع) و حلاج و اسطوره اشتار و اورفیوس و... را نیز با ویژگی‌های ققنوس می‌آورد. در شعر زیر که درباره شهادت زید بن علی (ع) سروده است، با آوردن نماد سوختن و پراکنده شدن در آب، یادآور اسطوره ققنوس است که پس از سوختن در آب باران پراکنده می‌شود: بعد لحظه رأه معلقاً / یحرق فوق الماء / ینثر فوق الماء (ادونیس، ۱۹۹۶ جلد ۱: ۳۸۲)

حلاج نیز یکی دیگر از نمادهایی است که ادونیس آن را به عنوان نماد مرگ و زندگی دوباره برمی‌گزیند. به عقیده او حلاج نیز قنوسی دیگر است که باید برای بقای دیگران متحمل رنج شود و سرانجام قربانی گردد. ادونیس در قصیده «مرثیه حلاج» با به تصویر کشیدن واقعیت‌های حاکم بر امعه، از نماد مرگ و رنج سود می‌جوید. (عرب، ۱۳۸۳: ۷۷)

الزمنُ استلقى علی یدیک / والنارُ فی عینیک / مُجتاحهُ تمتدُ للسماء / یا کوباً یطلع من بغداد)
ادونیس، ۲۰۰۲: ۸۹)

ادونیس حتی از حادثه به صلیب کشیده شدن حضرت مسیح نیز برای بیان به تصویر کشیدن این مضمون سود می‌جوید، گرچه ماجرای مسیح افسانه نیست، اما در فدا شدن برای دیگران و نیز فنا شدن در اثر مردن ظاهری به افسانه ققنوس یا تموز (ادونیس) شباهت دارد. البته شاعر در مقطع زیر از مسیح به صراحت نام نمی‌برد، اما از واژه‌ها و نیز مضمون می‌توان به راحتی دریافت که منظورش حضرت مسیح (ع) است. (عرب، ۱۳۸۳: ۴۱) ادونیس شخصیت ققنوس و مسیح را در ساختاری واحد یا در پیوندی با یک هویت، یکجا گرد می‌آورد تا بر غنای مضمونی خود بیفزاید. (عوض، ۱۹۷۸: ۴۶)

و امس مات واحد / مات علی صلیبه / خبا و عاد و هجه / من الرماد والدّجی / تأجّجا / وها ، له أجنحة
بعدد الزهور فی بلادنا / بعدد ایام والسنین والحصی / مثلک یا فینیق فاض حیة / علا ، احسّ جوعنا به /
فمات ، مات باسطاً / جناحه محتضنا حتی الذی رمده / مثلک یا فینیق / یا حاضن الربیع و اللهب / یا
طیری الودیع کالتعب / یا رائد الطریق. (ادونیس، ۱۹۸۸ جلد ۱: ۱۶۰-۱۵۹)

۳.۴. مقایسه ظهور و کارکردهای اسطوره ققنوس در اشعار ادونیس و منطق الطیر عطار

نیشابوری

آنچه از بررسی و تحلیل این اسطوره در شعر عطار نیشابوری و ادونیس حاصل می‌شود، آن است که شیوه ظهور این اسطوره در شعر این دو شاعر به سه شکل بروز کرده است:

۱- گاه شاعر با استفاده از تلمیح، دقیقاً همان اسطوره را به کار برده و جنبه یادآوری دارد. این شکل از رویکرد به اسطوره ققنوس صرفاً در منطق الطیر عطار و در موضوعاتی مانند خاستگاه ققنوس، خاکستر و آوای ققنوس خلاصه می‌شود.

۲- عطار، متناسب با شرایط زمان و مکان اسطوره ققنوس را بازآفرینی کرده‌اند. بازآفرینی ققنوس از میل به جاودانگی و تولدی دیگر در آدمی حکایت می‌کند و برخاسته از ضمیر ناهوشیار اوست. پذیرش مرگ و آمادگی برای تولدی دوباره در بینش اساطیری و عرفانی همواره به نوعی نمود داشته است. «زیرا اسطوره در هر زمان و مکان نقش و کارکرد ویژه‌ای دارد. و در میان مردمان گوناگون ممکن است دستخوش دگرگونی‌هایی شود و نقش تازه‌ای بپذیرد». (سرکاراتی، ۱۳۷۸: ۲۱۳) رویکرد بازآفرینی در دوران‌های بعد، حاکم بر نگاه شاعران به این پرندگان اسطوره‌ای می‌شود. بطوری که با تغییر شرایط اجتماعی و فرهنگی سیمای این مرغان نیز تغییر می‌یابد. نظیر جایگاه میرای ققنوس و طالب سیمرغ بودن او در منطق الطیر عطار نیشابوری که در واقع طلب سیمرغ شدن و تلاشی برای رسیدن از کثرت به وحدت و از وحدت اندیشی برای رسیدن به یک کل خودبنیاد است و این نگرش با شرایط اجتماعی و فرهنگی جامعه قرن هفتم منطبق است. زیرا جامعه منفعل ایران پس از دو هجوم وحشیانه به انزوای عرفانی فرو رفته و پرندگان اسطوره‌ای نظیر ققنوس که بستر خویش را در قرون قبل در حماسه یافته‌بودند، در این دوره در عرفان ظهور می‌کنند و ویژگیهای عرفانی نظیر مرگ اختیاری و رفتن از کثرت به وحدت می‌یابند.

در آمیختن اسطوره ققنوس با اساطیر دیگر از سوی ادونیس نیز نوعی بازآفرینی محسوب میشود و می‌توان گفت در این نگرش، ققنوس از شعر عرفانی وحدت‌گرایانه عطار به شعر اجتماعی و سیاسی ادونیس و در فضایی مملو از یاس و نومییدی، راه یافته و انسان غریب و درمانده معاصر عرب را حکایت می‌کند.

۳- گاه شاعران اسطوره‌های جدید خلق می‌کنند و اسطوره‌هایی که قدرت انطباق‌پذیری با شرایط و تفکرات جامعه جدید ندارند، جای خود را به اسطوره‌های نوین می‌دهند. در این گونه اسطوره‌سازی غالباً شخصیت‌های تاریخی، گونه‌های اساطیری به خود می‌گیرند و به صورت نمونه و الگوی عصر نوین در می‌آیند. (اسماعیل پور، ۱۳۸۷: ۷۳) این شیوه تنها در اشعار ادونیس دیده می‌شود. چنانکه از نگاه ادونیس بر می‌آید فاصله گرفتن ققنوس از زمان آغازین و پیوند آن با اسطوره‌های دیگر، به مرور از جنبه مینوی و قداست آن‌ها می‌کاهد. تا جایی که جنبه زمینی و ناسوتی می‌یابند، نظیر در آمیختن اسطوره حلاج و مسیح با اسطوره ققنوس در اشعار ادونیس.

نتیجه گیری

حیوان و انسان موضوع اصلی اسطوره و حماسه هستند و بدون یاری گرفتن از همدیگر نمی‌توانند این روند را به پایان ببرند. در میان اساطیر ایرانی، پرندگان اسطوره‌ای در شعر فارسی نقش بیشتری دارند. ققنوس از پرندگان اساطیری است که هر چند از آن در متون حماسی و عرفانی ایران نام برده می‌شود ولی از مرغان ایرانی به شمار نمی‌آید و در اساطیر ایران از آن نام برده نمی‌شود. ققنوس نماد مرگ و زندگی دوباره است. پرنده که ریخت قبلی خود را دگرگون می‌کند و از خویشتن سابق خود رها می‌شود و دوباره یک خویشتن جدید و یک پدیده نوزاد می‌شود.

این پرنده اسطوره‌های از اساطیر ملل دیگر مانند چین، مصر هند و روم به ادبیات و شعر فارسی و عربی راه یافته است. ققنوس در چین نماد آتش، در مصر شکل شخصیت یافته خورشید، در روم نماد مسیح و جاودانگی و در عرفان ایرانی، تمثیل میرایی و زایش دوباره است.

در منطق الطیر عطار، با آنکه ققنوس یک مرغ اسطوره‌ای است، اما وجه اسطوره‌ای ندارد و صرفاً مرغی است از هندوستان و در زمره مرغانی است که علاقه به دیدار و رسیدن به سیمرغ دارد و جلوه‌ای از نوازنده‌ای چیره‌دست را به ذهن متبادر می‌کند. ویژگی دیگر ققنوس در اساطیر روم و یونان عمر جاودان اوست، در حالیکه عطار عمر جاودان ققنوس را مردود می‌داند. عطار به شرحی از اسطوره ققنوس، بر اساس روایت خویش پرداخته و بر خلاف ویژگی اسطوره‌ای غربی‌اش، آن را جاودان نمی‌داند. اسطوره ققنوس در شعر عطار تمثیلی برای پذیرفتن حقیقت مرگ است. ادونیس در کاربرد اسطوره‌های خود، از مفاهیم متعددی سود جسته است که مهمترین آنها، مرگ و زندگی دوباره است. کارکردهای اسطوره ققنوس در اشعار ادونیس ابتدا کارکردی شخصی و در ادامه در جهت اتحاد و وحدت با این اسطوره و بازآفرینی و در آمیختن دیگر اسطوره‌ها با این اسطوره و کارکرد ملی و میهنی تعالی می‌یابد. ادونیس اندیشه و آرزوهای خود را در قالب نماد اسطوره‌های ققنوس و از زبان او ارائه می‌دهد که مهمترین آن تذکر عرب به گذشته باشکوه خویش و تلاش برای تولد دوباره است.

بازآفرینی ققنوس در ذهن شاعران، از میل به جاودانگی و تولدی دیگر در آدمی حکایت می‌کند و برخاسته از ضمیر ناهوشیار اوست. پذیرش مرگ و آمادگی برای تولدی دوباره در بینش اساطیری و عرفانی همواره به نوعی نمود

داشته است. قنوس از شعر عرفانی وحدت‌گرایانه عطار به شعر اجتماعی و سیاسی ادونیس و در فضایی مملو از یاس و نومییدی، راه یافته و انسان غریب و درمانده معاصر عرب را حکایت می‌کند.

منابع

- اسبر، علی احمد (ادونیس) (۲۰۰۲) **اغضبای کان و اواتها**، دمشق: دارالبید
- _____ (۱۹۸۸) **الاعمال الشعریه الکامله؛ المجلد الاول و الثاني، الطبعه الخامسه**، بیروت: دارالعوده
- _____ (۱۹۹۶) **الاعمال الشعریه الکامله**، اغانی مهیار دمشقی و قصاید آخری، بیروت: دارالمدی للثقافه و النشر
- اسدی طوسی (۱۳۵۴) **گرشاسب‌نامه**، به اهتمام حبیب یغمایی، تهران: طهوری
- اسماعیل پور، ابوالقاسم. (۱۳۸۷). **اسطوره**، بیان نمادین. تهران: سروش.
- اسوار، موسی (۱۳۸۱) **از سرود باران تا مزامیر گل سرخ**، پیشگامان شعر امروز عرب، تهران: سخن
- انوری، حسن (۱۳۸۲) **فرهنگ بزرگ سخن**، چاپ دوم، تهران: سخن
- بدر خزانه ای بلخی بکری، محمد بن قوام (۱۳۹۴) **بحرالفضایل فی منافع الافاضل**، تصحیح میرهاشم محدث، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار
- برغل، محمد سعد (۱۹۹۶) **لغه الشعر العربی المعاصر من خلال اغانی مهیار دمشقی**، بیروت: دارالعلم
- تبریزی، محمدحسین خلف تبریزی (۱۳۶۱) **برهان قاطع**، به اهتمام و حواشی دکتر محمد معین، تهران: امیرکبیر
- حجازی، بهجت‌السادات. (۱۳۸۸). «بازآفرینی یک اسطوره». مجله مطالعات عرفانی. شماره ۱۰. پاییز و زمستان.
- جابز، گرترو، (۱۳۷۰) **سمبل‌ها**، کتاب اول جانوران، ترجمه محمدرضا بقاپور، تهران: اختران
- جیوسی، سلمی خضراء (۲۰۰۱) **اتجاهات و الحركات فی الشعر العربی الحدیث**، لبنان: مرکز الدراسات الوحده العربیه
- خورشید، فاروق (۱۴۲۴ق) ادیب الاسطوره عند العرب، قاهره: مکتبه الثقافیه الدینیة
- دورکیم، امیل (۱۳۸۳)؛ **صور بنیانی حیات دینی**، ترجمه باقر پرهام. تهران: نشر مرکز
- جء، ابوعلی (۲۰۰۹م) **الاسطوئره فی شعر اودنیس**، دمشق: دارالتکوین
- رجایی، نجمه (۱۳۸۱) **اسطوره‌های رهایی**، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی
- رزمجو، حسین. (۱۳۸۸). **قلمرو ادبیات حماسی**، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.
- زمردی، حمیرا. (۱۳۸۵). **نقد تطبیقی اساطیر**. تهران: زوار.
- سرلو، خوان اودارد (۱۳۹۲) **فرهنگ نمادها**، ترجمه مهرانگیز اوحدی، تهران: دستان
- سیدی، سید حسین (۱۳۸۶) **نمادگرایی در شعر ادونیس؛ فصلنامه دانشکده زبانهای خارجی دانشگاه اصفهان**، شماره ۱؛ صص: ۳۹-۵۰
- شوالیه، ژان، گبران، آلن (۱۳۷۸) **فرهنگ نمادها**، ترجمه سودابه فضایی، تهران: انتشارات جیحون

- عباس، احسان (۱۹۷۸م) **اتجاهات الشعر العربي المعاصر**، کویت: مجلس الوطنی للثقافه و الفنون و الاداب
- عرب، عباس (۱۳۸۳) **ادونیس در عرصه شعر و نقد معاصر عرب**، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد
- عرفات الضاوی، احمد (۱۳۸۴) **کارکرد سنت در شعر معاصر عرب**، ترجمه سید حسن سیدی، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد
- عطار نیشابوری، محمدبن ابراهیم (۱۳۸۴) **منطق الطیر**، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران: سخن
- عوض، ریتا (۱۹۷۸) **اسطوره الموت و الانبعاث فی الشعر العربي الحديث**؛ بیروت: الموسسه العربیه للدراسات و النشر
- فاطمی، سعید (۱۳۷۵) **مبانی فلسفی اساطیر ایران و روم**، تهران: انتشارات دانشگاه تهران
- کریستی، آنتونی (۱۳۷۳) **اساطیر چین**، ترجمه باجلان فرخی، تهران: اساطیر
- کویاجی، جهانگیر کوورجی. (۱۳۸۰). **بنیادهای اسطوره و حماسه ایران**. ترجمه جلیل دوستخواه. تهران: آگه.
- کویاجی، جی.سی (۱۳۸۳) **آیین‌ها و افسانه‌ها**، ترجمه جلیل دوستخواه، تهران: جیبی
- معین، محمد (۱۳۷۱) **فرهنگ فارسی**، تهران: امیر کبیر
- موریه، س (۲۰۰۳) **الشعر العربي الحديث**، القاهره: دار لغریب
- هدایت، صادق (۱۳۵۶) **نیرنگستان**، تهران: جاویدان
- همدانی، احمدبن محمود (۱۳۹۱) **عجایب نامه**، تصحیح جعفر مدرس صادقی تهران: نشر مرکز
- هینلز، جان (۱۳۶۸) **شناخت اساطیر ایران**، ترجمه زاله آموزگار و احمدتفضلی، تهران: چشمه
- یاحقی، محمدجعفر (۱۳۸۶) **فرهنگ اساطیر و داستان‌واره‌ها در ادبیات فارسی**، تهران: فرهنگ معاصر

COPYRIGHTS

© 2022 by the authors. Licensee Islamic Azad University Jiroft Branch. This article is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution 4.0 International (CC BY 4.0) (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>)

ارجاع: بهبودی آسیه، آذر امیراسماعیل، اردستانی حمیدرضا، بررسی تطبیقی کارکردهای اسطوره ققنوس در منطق الطیر عطار نیشابوری و اشعار ادونیس، فصلنامه ادبیات تطبیقی، دوره ۱۶، شماره ۶۲، تابستان ۱۴۰۱، صفحات ۴۵-۶۶.